

## اندیشه و پروای مراقبت<sup>۱</sup>

روزی کورا (*Cura*) از رودخانه‌ای می‌گذشت. مُشتی گل برداشت و به شکل دادنش پرداخت. در حالی که به چیزی می‌اندیشید که ساخته بود، ژوپیترا<sup>۲</sup> (*Jupiter*) سر رسید. کورا از او خواست در چیزی که ساخته بود روح بدمد. ژوپیترا پذیرفت، اما وقتی کورا خواست نام خود را به آن گل شکل یافته بدهد، ژوپیترا مخالفت کرد و خواست آن را به نام خود کند. هنگامی که کورا و ژوپیترا بر سر نام نزاع می‌کردند، تلوس<sup>۳</sup> (*Tellus*) از راه رسید و خواست که آن مخلوق به نام او خوانده شود زیرا او بود که از بدن خود به او جسم بخشیده بود. طرفین ساتورن<sup>۴</sup> (*Saturn*) را به داوری خواندند و ساتورن چنین حکم کرد: تو ای ژوپیترا چون به آن روح عطا کرده‌ای باید به وقت مرگ روح این موجود را پس بگیری؛ و تو ای تلوس چون به او جسم هدیه کرده‌ای، به وقت مرگ جسمش از آن تو خواهد بود، اما چون کورا به این موجود شکل بخشیده است می‌تواند تا وقتی زنده است صاحب آن باشد. و نامش را هومو (*homo*) بگذاری، زیرا از هوموس (*humus*: خاک) ساخته شده است. (از افسانه‌های هیوگینوس (۶۴ ق. م - ۱۷ م))

واژه کورا در لاتین، معادل کِر (*care*) در انگلیسی و زورگه (*sorge*) در آلمانی است. افسانه می‌گوید کورا سازنده‌ی انسان است و در طول حیات انسان همواره با اوست.

در حقیقت جمع میان جسم و روح و مرگ و حیات در انسان همان چیزی است که «شرایط انسانی» را ایجاد می‌کند و موجودی می‌آفریند که وجودش متعلق به کورا است. هایدگر در اشاره به اهمیت این افسانه می‌گوید این شاهد خاستگاهی از آن جهت اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند که نه تنها کورا/کِر/زورگه را چیزی می‌بیند که متعلق همواره‌ی هستی انسانی است، بل این تقدّم کورا/کِر همبسته‌ی دریافتی آشنا در باب انسان چونان ترکیبی از جسم و روح در بیان می‌آید. و انسان مادام که «در جهان است» سخت در قید آن است؛ «هستی-در-جهان» مُهر و نشان «پروا» را بر تارک دارد.

<sup>۱</sup> برگرفته از مقدمه مترجم بر کتاب «درباره مراقبت»، میلتون میرآف، ترجمه‌ی مریم نصرافهانی، نشرهمان، ۱۳۹۹

<sup>۲</sup> خدای خدایان یا پادشاه خدایان - م.

<sup>۳</sup> ایزدبانویی از خدایان رومی که مظهر زمین است - م.

<sup>۴</sup> از خدایان اساطیری روم که ایزد کشاورزی و برداشت محصول است - م.

اما این کورا / کر / زورگه که ادعا می‌شود مالک وجود انسان است، چیست؟ در زبان لاتین کورا به دو معنای متفاوت اما نه کاملاً بی‌ارتباط به کار می‌رفته است. کورا می‌تواند موضوعِ دل‌مشغولی یا دل‌مشغولِ موضوعی بودن باشد و به هر دو معنا در آثار نویسندگان لاتینی باستان به کار رفته است.

در معنای اول مساوی نگرانی، گران‌بار از دل‌مشغولی و مضطرب بودن است و در معنای دوم مترادف با مواظب، باوجدان و فداکار بودن.

به نظر می‌رسد در زبان فارسی واژه «پروا» بهترین معادلی است که می‌توان در برابر واژه /cura/care/sorge/ با همه معانی روشن و ضمنی آن استفاده کرد. در فارسی واژه «پروا» هم به معنای هراس و اضطراب و هم به معنای رغبت، توجه، التفات و اعتنا به کار می‌رود. سنت‌های دینی فکری و ادبی گوناگون از قدیم به اضطراب و پریشانی وجودی انسان‌ها در مواجهه با بحران‌های شخصی و اجتماعی و مهم‌تر از همه مرگ توجه داشته‌اند. همچنین به فضیلت اخلاقی اولویت دادن به دیگری و مراقبت از او اشاره کرده‌اند، چنان که سقراط حکیم خود و دیگر فیلسوفان را پزشک جان‌ها می‌دانست (گرگیاس) و در کتاب‌های مقدس ادیان ابراهیمی به عشق به هم‌نوع و اولویت دادن به دیگری تأکید شده است. (سفر لاویان باب ۱۹ آیه ۱۸<sup>۱</sup> و انجیل لوقا باب ۱۰ آیه ۲۷<sup>۲</sup> و قرآن سوره حشر آیه ۹<sup>۳</sup>)

از سوی دیگر گونه‌های مختلف ادبی در شرق و غرب برای تسلابخشی به همین اضطراب انسانی در مواجهه با واقعیت «شرایط انسانی»، گنجینه‌های عرفانی، ادبی و هنری فراوانی به وجود آورده‌اند که از آن جمله می‌توان اشاره کرد به ادبیات عرفانی و مجموعه آثاری که زیر عنوان «مراقبت از روح» طبقه‌بندی می‌شود.

[...] برای هایدگر یکی از اصیل‌ترین و مؤثرترین فلاسفه قرن بیستم، پروا/مراقبت مفهومی در میان سایر مفاهیم نیست، بلکه در قلب سیستم فکری و فلسفی او قرار دارد. هایدگر عمیقاً متأثر از کیرکگور و اندیشه او درباره پروا و دل‌مشغولی است. البته نظر هایدگر تفاوت مهمی با کیرکگور دارد و آن این که کیرکگور به پروا یا دل‌مشغولی در حالتی روانشناختی،

<sup>۱</sup> به فرزندان قوم خود کین موز، و از ایشان بغض به دل مگیر. همنوع خود را چون خویشان دوست بدار، من یهوه هستم.

<sup>۲</sup> [...] خداوند خدای خویش را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قدرت و تمامی ذهن خویش دوست بدار، و همنوع خویش را چون خویشان.

<sup>۳</sup> و کسانی [از انصار] که پیشتر [از آمدن مهاجران] شهر [و شرایط زندگی در آن] را فراهم، و مناسب زندگی مؤمنانه نمودند، آن کسانی را که [از مکه] به سوی ایشان هجرت نموده‌اند را دوست دارند، و نسبت به آنچه به مهاجران داده شده در خود احساس نیازی نمی‌کنند [تا از بهره‌مندی ایشان از غنایم، و محرومیت خود اندوهگین شوند]، و هر چند خودشان سخت نیازمند باشند، آن‌ها را بر خویش مقدم می‌دارند، و هر کس از بخل و آز نفس خود مصون ماند، ایشان رستگاراند.

انفسی و فردی شده توجه می‌کرد، در حالی که هایدگر این مفهوم را در سطحی وجودشناسانه مورد توجه قرار می‌دهد تا ساختار بنیادین خود انسان را وصف کند. او گرچه از پروا/مراقبت در معنای تیماردارانه آن سخن نمی‌گوید، اما با تأمل و تعمد از این اصطلاح چند معنایی استفاده می‌کند و از دگر پروایی (fursorge/ solicitude) نیز غافل نیست. هایدگر در هستی و زمان پس از روایت افسانه کورا اشاره می‌کند، پروا همان

در حقیقت جمع میان جسم و روح و مرگ و حیات در انسان همان چیزی است که «شرایط انسانی» را ایجاد می‌کند و موجودی می‌آفریند که وجودش متعلق به کورا است. هایدگر در اشاره به اهمیت این افسانه می‌گوید این شاهد خاستگاهی از آن جهت اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند که نه تنها کورا/کِر/زورگه را چیزی می‌بیند که متعلق همواره‌ی هستی انسانی است، بل این تقدّم کورا/کِر همبسته‌ی دریافتی آشنا درباب انسان چونان ترکیبی از جسم و روح در بیان می‌آید. و انسان مادام که «در جهان است» سخت در قید آن است؛ «هستی-در-جهان» مَهر و نشان «پروا» را بر تارک دارد. به زعم هایدگر مراقبت/پروا نام دیگر دازاین است و در سطحی عمیق‌تر از لایه‌های روانشناختی انسانی، وحدت و یگانگی وجود او را تأمین می‌کند.

چیزیست که موجود انسانی «مادام العمر» به آن تعلق دارد و این تقدّم در همبستگی با انسان به مثابه‌ی ترکیبی از جسم (خاک) و روح نمودار می‌شود. در واقع مراقبت/پروا نام دیگر دازاین<sup>۱</sup> است و در سطحی عمیق‌تر از لایه‌های روانشناختی انسانی، وحدت و یگانگی وجود او را تأمین می‌کند.

[...] به نظر هایدگر دگر پروایی وجوه مثبت، منفی و مخلوطی دارد که از حیث وجوه مثبتش دارای دو امکان کرانه‌ای است. دگر پروایی ممکن است «پروا» را از دیگری سلب کند و خودش را در دل مشغولی به جای او قرار دهد تا حدی که گویی جانشین او شده است. «دیگری از جایگاهش فرو کشیده می‌شود. او پا پس می‌کشد تا مگر بعداً که کار پرداخته شده آن را چون چیزی آماده و در دسترس به عهده گیرد یا خود را یکسره از بار آن خلاص کند.» و آزادی همراه با دلهره‌ی خویش را با آرامش و انضباطی بی‌دردسر معامله کند و به این ترتیب - به معنایی - وابسته و تحت سلطه شود.

اما نوع دیگری از دگر پروایی وجود دارد که جای دیگری را نمی‌گیرد [و او را از پتانسیل و امکان مهم هستی‌اش محروم نمی‌کند]، بلکه از دیگری «در هستن» توانش آگریستانسینال<sup>۱</sup>ش فراپیش می‌جهد، نه برای این که پروا را از او سلب کند، بلکه به آن جهت که پروای اصیلش را برای نخستین بار به او باز پس دهد. این نوع دگر پروایی که ذاتاً به پروای اصیل یا، به دیگر سخن، به آگریستانسینال دیگری، و نه به چه‌ای که دل مشغول آن است راجع است به دیگری کمک می‌کند تا پروایش بر او شفاف گردد و او برای آن آزاد شود.»

[...] پس از هایدگر اصطلاح مراقبت/پروا مورد توجه خاص متفکران در عرصه‌های مختلف قرار گرفت. گرچه هایدگر از جنبه‌های انضمامی و عملی تیمارداری یا غم‌خواری سخن نمی‌گوید، اما نمی‌توان منکر تأثیر و نفوذ عمیق او بر اندیشه

<sup>۱</sup> Dasein: واژه‌ای آلمانی به معنای «آنجا بودن» که در فارسی معمولاً ترجمه نمی‌شود. هایدگر از آن برای اشاره به تجربه‌ی بودنی بهره می‌گیرد که مخصوص به انسان است. م

های پس از خود شد. درکی که او از حقیقت وجود انسان به مثابه موجودی که وجودش پروا/مراقبت است به دست داد، بینش‌های جدیدی حول مطالعه‌ی این مفهوم ایجاد کرد. اندیشه‌های انتزاعی هایدگر اما باید از آسمان به زمین می‌آمد [...].

رولو می‌کتاب مهم خود عشق و اراده را در ۱۹۶۹ و در شرایط تاریخی و اجتماعی دهه ۶۰ میلادی نوشت و مشکل بزرگ عصر ما را درک نادرست معنای واقعی عشق و اراده معرفی کرد. به عقیده او انسان معاصر در نارضایتی و ضعفی زندگی می‌کند که باعث رواج کلیبی مسلکی و بی‌تفاوتی شده است. پادزهر این بی‌اعتنایی چیزی نیست مگر مراقبت/پرواداری.

او در فصل دوازدهم عشق و اراده با عنوان «معنای مراقبت/پروا» به طور مشخص به این مفهوم پرداخته و تأکید می‌کند دوی درد بی‌احساسی که ویژگی عصر ما است، مراقبت/پرواست. مراقبت حالتی است که در آن چیزی مهم می‌شود و همین در تضاد با بی‌احساسی (apathy) قرار می‌گیرد.

رولو می‌گوید: «زندگی حاصل بقای جسمانی‌ست، ولی زندگی خوب حاصل [پروای] چیزهایی‌ست که به آن‌ها اهمیت می‌دهیم.»

به عقیده او مراقبت/پروا خاستگاه ضروری اروس و خاستگاه مهر انسانی است. می‌اشاره می‌کند که مراقبت/پروا با نوزاد به این دنیا می‌آید و مسئولیت ما این است که نگذاریم به مقوله‌ای صرفاً مرتبط با پایانه‌های عصبی ما محدود بماند.

من پدیده‌های زیست‌شناختی را انکار نمی‌کنم، اما مراقبت/پروا باید به یک واقعیت روان‌شناختی آگاهانه بدل شود. زندگی حاصل بقای جسمانی‌ست، ولی زندگی خوب حاصل چیزهایی‌ست که به آن‌ها اهمیت می‌دهیم.

از نظر رولو می، مراقبت/پروا امری صرفاً آفاقی نیست که انفسی نیز هست. وقتی مراقبت/پروا نمی‌کنیم هستی خود را از دست می‌دهیم و برای بازیابی آن باید مراقبت/پروا را جدی بگیریم.

به نظر می‌تأکید بر مراقبت/پروا در زمانه ما انکار پدیده‌ی پوچی است، آن هم در شرایطی که از هر سو پوچی است که به فرد رخ می‌نمایند. اهمیت به مراقبت/پروا اصرار سرسختانه بر وقار انسانی است، در وضعیتی که کرامت انسان از هر سو زیر دست و پا له می‌شود. توجه به مراقبت/پروا

تأکید سرسختانه برای محتوا بخشیدن به فعالیت‌هایی است که برایمان عادی و روزمره شده‌اند. «مراقبت/پروا مهم است، زیرا همان چیز [ارزشمند]ی است که در زمانه ما گم شده است». به باور می «احساسات» گم شدگان زمانه‌ی ما هستند. باید «دوباره از نو و از احساسات آغاز کنیم». از نظر رولو می، مراقبت/پروا امری صرفاً آفاقی نیست که انفسی نیز هست. وقتی مراقبت/پروا نمی‌کنیم، هستی خود را از دست می‌دهیم و برای بازیابی آن باید مراقبت/پروا را جدی بگیریم.

اریکسون اعتقاد داشت شخصیت در سراسر زندگی در حال شکل گرفتن است. او مراحل هشتگانه‌ای برای رشد شخصیت وضع کرد که در هر یک از آن‌ها فرد دچار بحران خاص آن مرحله می‌شود. هر یک از این دوره‌ها بحران مخصوص به خود را دارند و اگر این بحران‌ها به خوبی حل و فصل شوند قابلیت مخصوص/فضیلت آن دوره را در فرد

به وجود آورده و شخصیت او را در مسیر تکامل قرار می‌دهند. مراحل رشد، و بحران‌های خاص و قابلیت/فضیلت هر دوره‌ی زندگی از دیدگاه اریکسون در جدول ذیل آمده است.

### مراحل رشد شخصیت از نظر اریکسون<sup>۱</sup>

مراحل رشد	سن تقریبی	قابلیت اساسی/فضیلت	بحران خاص این دوره
مرحله‌ی حسی/دهانی	نوزادی تا ۱۸ ماهگی	امیدواری و حرکت	«اعتماد» در مقابل «بی‌اعتمادی» (به رفتارهای قابل اتکاء، باثبات و همسان و قابل پیش‌بینی والدین، و ثمربخشی رفتارهای ساده‌ی خویش)
عضلانی/مقعدی	۱۸ ماهگی تا ۳ سالگی	اراده	«خودمختاری و استقلال» در مقابل «شرم و شک» (به حاصل از آگاهی از انتظارات اجتماعی و فشارها)
حرکتی تناسلی	۳ تا ۵ سالگی	هدفمندی	«ابتکار» در مقابل «بازدارندگی احساس گناه» (در نقص حدّ و حدود اجتماعی)
نهفتگی	۵ تا ۱۳ سالگی	کفایت و شایستگی	«مهارت و کارایی» در مقابل «احساس حقارت»
نوجوانی	۱۳ تا ۲۱ سالگی	تعهد	«هویت‌مندی» در مقابل «سردرگمی و ابهام نقش»؛ سردرگمی در انتخاب و تعهد در پذیرفتن هویت‌ها و نقش‌ها
جوانی	۲۱ تا ۲۹ سالگی	عشق	«صمیمیت» (با دیگران، درعین هویت‌مندی، و صمیمیت با خود) در مقابل «انزوا»
بزرگسالی	۳۰ تا ۶۵ سالگی	مراقبت/پروا	«باروری، زاینده‌گی و مراقبت» (در رابطه با دیگران)، در مقابل «سترونی» حاصل از جذب خود شدن و توجه بیش از حدّ به «نیاز»های خود و پیشرفت شخصی
سالمندی	۶۵ سالگی به بعد	فرزانگی و خردمندی	«انسجام و کمال» (در یافتن ارزش و معنای زندگی) در مقابل «یأس و حرمان» (در اندیشه به زندگی خویش، و مرگ)

در نظریه اریکسون مراقبت/پروا، فضیلت دوران کمال و پختگی انسان‌هاست. بحران هویت در این دوره تقابل میان سترونی، با زاینده‌گی و پرورندگی است. او معتقد است در مرحله هفتم رشد شخصیت که دوران میانسالی است، دغدغه‌ها و نیازهای انسان‌ها از صرف رابطه صمیمانه فراتر رفته و متوجه نسل‌های بعد می‌شود. اگر فرد میانسال چنین رشدی نداشته باشد، با احساس رکود، سترونی، و فقر روابط بین‌فردی از پای در می‌آید. در اندیشه اریکسون «زاینده‌گی» یک

<sup>۱</sup> این جدول کتاب براساس منبع زیر بازنویسی شده است:

«نظریه‌های رشد»، ویلیام کرین، ترجمه غلامرضا خوی‌نژاد و علیرضا رجایی، انتشارات رشد، ۱۳۹۳، صص ۳۵۷-۳۷۶

اصطلاح وسیع است که نه فقط دلالت بر به وجود آوردن فرزند، بلکه تولید اشیا و افکار را نیز در برمی گیرد. مراقبت از «دیگری» اعم از، فرزند، انسان، فکر و... آن چیز است که سلامت حیات انسان‌ها در دوره پختگی و کمال را تضمین

می‌کند و چنان که در همین کتاب خواهیم دید، التزام به چنین مراقبتی مورد تأکید میرآف هم هست.

باری نمونه شخصیت سالم در اندیشه اریکسون را می‌توان در کتاب تحسین شده‌اش با عنوان حقیقت گاندی (Gandhi's Truth) شناخت. کسی مانند ماهاتما گاندی، که اریکسون علاقه ویژه‌ای به او داشت،

تصمیم می‌گیرد دل مشغولی خود را متوجه این موضوع کند که پدر و مادر، خواهر و برادر، دختر و پسر همه عالم باشد. در واقع مراقبت/پروا به باور اریکسون رشد هویت انسان در دوران بزرگسالی را میسر می‌کند. رایش توجه ما را به این نکته مهم جلب می‌کند که چهارچوب اخلاقی که اریکسون ترسیم می‌کند، پویایی دیالکتیکی دارد. به این معنا که رشد و تغییر در اندیشه او به واسطه نیروهای متعارض اتفاق می‌افتد و وظیفه اخلاقی فرد، دیدن بروز نیروها و یافتن قابلیت‌های جدید است. در واقع بحران بزرگسالی، یعنی «رکود» و «سترونی»، در تقابل با پویایی و زاینده‌گی‌ای است که از مسیر مراقبت از «دیگری» به فضیلت «مراقبت/پروا» دست می‌یابد.

در سال ۱۹۷۱ کتاب «درباره مراقبت» به قلم میلتون میرآف (۱۹۲۵-۱۹۷۹)، فیلسوف آمریکایی نوشته شد. مراقبتی که میرآف از آن حرف می‌زند گرچه عناصر آگزیستانسیال مراقبت/پروا را کیرکگور و هایدگر را در خود دارد، بیشتر متوجه جنبه‌های تیماردارانه مراقبت است. میرآف در این کتاب مختصر می‌کوشد مفهوم مراقبت/پروا را تعریف کند و الگوی عامی برای انواع روابط مراقبتی ارائه دهد. به باور او مراقبت/پروا کمک به یک دیگری خاص و مشخص است برای رشد بالندگی و تحقق بخشیدن به خودش، آن هم در مسیری که منحصر به خود اوست. نویسنده عناصر ضروری برای مراقبت/پروا را برمی‌شمارد و جنبه‌های باارزش آن را نشان می‌دهد. نگاه ما را از نو متوجه روابط مراقبتی با فرزندان نزدیکان و حتی اندیشه‌ها می‌کند؛ زمینه‌های نظری و عملی اعمال به اصطلاح مراقبتی را برمی‌رسد و تردید ایجاد می‌کند درباره آنچه تا امروز، خیلی محکم و قاطع مراقبت/پروا می‌دانستیم. میرآف برای نخستین بار این ادعا را مطرح می‌کند که مراقبت/پروا به روایت او می‌تواند مدار نظم و سامان زندگی قرار گیرد و با نجات انسان از سرگردانی حیات او را معنادار کند.

میرآف مراقبت/پروا را مفهومی دارای ارزش معنا بخشی می‌داند. مراقبت/پروا می‌تواند به سایر فعالیت‌ها و ارزش‌های انسان‌ها نظم و انسجام دهد و انسان را جایی در این جهان مستقر کند. مراقبت/پروا پایان آوارگی روح انسان است با یافتن جای پای او در این جهان که بتواند در آن احساس تعلق و آرامش کند. این ادعا به تنهایی مایه‌های قوی

در نظریه اریکسون مراقبت/پروا، فضیلت دوران کمال و پختگی انسان‌هاست. بحران هویت در این دوره تقابل میان سترونی، با زاینده‌گی و پرورندگی است. [...] اگر فرد میانسال چنین رشدی نداشته باشد، با احساس رکود، سترونی، و فقر روابط بین فردی از پای در می‌آید.

اگزستانسیالیستی اندیشه میرآف و میزان تأثیر هایدگر بر او را نشان می‌دهد. چه، بحث از سرگردانی انسان و بی‌مأوایی او در کنار بحث از خانه، جایگاه با اهمیتی در اندیشه‌های هایدگر دارد. دربارهٔ مراقبت به دو موضوع مرتبط با یکدیگر اشاره دارد: نخست تعریف مراقبت مطابق همان الگوی عامی که میرآف وعده می‌دهد و دیگر بیان این مسأله که چگونه مراقبت/پروا می‌تواند معنایی فراگیر و سامان بخش برای زندگی انسانی فراهم کند. این دو جنبه در واقع هر دو معنای مراقبت/پروا را نیز در نظر دارد.

کلبرگ از تأثیرگذارترین نظریه پردازان قلمرو رشد اخلاقی است که اندیشه‌های او هم بر حامیان تربیت منش (character education) در عصر ما و هم بر حامیان نظریه پرورش مراقبتی (care education) تأثیر گذاشته است. او معتقد بود شناخت خیر در فرآیندی، طی چند مرحله اتفاق می‌افتد<sup>۱</sup>:

### پیشا قراردادی

مرحله‌ی ۱- اجتناب از مجازات: در این مرحله شخص برای گریز از مجازات، از معیارهای اخلاقی و رفتاری دیگران تبعیت می‌کند.

مرحله‌ی ۲- کسب لذت و سود: در این مرحله تلقی از کار درست، پیروی از علایق شخصی است و بنابراین، «خوب»، نسبی، خودمحوارانه و خارج از قوانین عام اخلاقی است. احساس مسئولیت، اگر هم باشد، مبتنی بر کسب سود شخصی و در «معامله» ای پایاپای است.

### قراردادی

مرحله‌ی ۳- ارتباط میان فردی خوب: در این مرحله التزام به اخلاقیاتی عام و انگیزه‌ها و احساس‌های میان‌فردی «خوب» مثل محبت، همدردی و توجه و کمک به دیگران، ملاک عمل است؛ در این مرحله پیامد عمل، یعنی مجازات یا تشویق، ملاک تلقی نمی‌شود.

مرحله‌ی ۴- حفظ نظم اخلاقی جامعه به عنوان یک کل: در این مرحله تأکید بر قوانین عام اجتماعی است، در نتیجه مثلاً «دروغ» به هر شکل و با هر توجیهی بد تلقی می‌شود.

### فراقراردادی

<sup>۱</sup> مراحل رشد اخلاقی از دیدگاه کلبرگ، براساس منبع زیر بازنویسی شده است:

نظریه‌های رشد، ویلیام کرین، ترجمه غلامرضا خوی‌نژاد و علیرضا رجایی، انتشارات رشد، ۱۳۹۳، صص ۲۰۴-۲۱۱

مرحله ۵- در این مرحله فرد از خود می پرسد که چه چیز سازنده‌ی جامعه‌ای خوب است، بنابراین سعی می کند، در مقام نظر، از شرایط اجتماعی خود جدا شود و ارزش‌ها و حقوق اجتماعی را مورد بررسی و نقد قرار دهد.

برای تشخیص عبور فرد از مرحله ۴ و ۵ باید به ملاک‌ها و شیوه‌ی استدلال اخلاقی افراد، بیش از اعتقادات اخلاقی‌شان توجه کرد.

کلبرگ مانند روانشناسان بزرگی همچون «فروید» و متأثر از آن‌ها معتقد بود زنان و دختران به لحاظ رشد اخلاقی پایینتر از پسران و مردان قرار می گیرند. در تحقیقات کلبرگ ثابت شده بود که زنان اغلب از سطح سوم رشد اخلاقی بالاتر نمی روند، اما مردان تا سطح پنجم هم می رسند.

به نظر گیلیگان، روش‌شناسی کلبرگ، مردمدار است، درحالی‌که زنان با صدایی اخلاقی متفاوتی که همان «زبان مراقبت» است سخن می گویند.

با صدایی متفاوت گرچه اثری فلسفی نبود، اما بر جنبه‌های مختلف فلسفه‌ورزی زنانه‌نگر تأثیر عمیقی گذاشت. گیلیگان معتقد بود که نظریه رشد اخلاقی فروید و کلبرگ نظریه‌ای در زمین نظریات سنتی اخلاق است که از اساس، زنان را در اخلاق فروتر از مردان می بیند.

«از آنجا که قرن‌هاست تنها به صدای مردان و نظریاتی که آنان پروراندند، گوش داده‌ایم و به تازگی متوجه سکوت زنان در تمام این سال‌ها شده‌ایم، پس عجیب نیست برای شنیدن صدایشان وقتی حرفی هم می زنند، مشکل داشته باشیم. با این حال در صدای زنان حقیقت فلسفه‌ی اخلاقی مراقبتی نهفته است... ندیدن واقعیت متفاوت زندگی‌های زنان و نشنیدن لحن صدای متفاوت آنان در کنار این فرض که تنها یک روش برای تفسیر و تجربه اجتماعی وجود دارد، باعث چنین خطایی شده و می توان با پذیرفتن این واقعیت که دو شیوه متفاوت وجود دارد فهم پیچیده‌تری از تجربه انسانی به دست آورد که حقیقت شباهت و تفاوت در زندگی‌های زنان و مردان را می بیند و تصدیق می کند. این حقایق با شیوه‌های زبانی و فکری متفاوتی بیان می شوند.»

کارول گیلیگان با تحلیل و بررسی پاسخ‌های دختران و پسران آزمودنی در مشاهدات کلبرگ و نشان دادن سویه‌های جنس‌گرای آن‌ها، کوشید آنچه انحراف در پژوهش می‌دانست اصلاح کند، پس آزمون‌های متفاوتی تدارک دید که در آن‌ها زنان و مسائلشان مانند سقط جنین دیده و صدایشان شنیده شود. در نهایت گیلیگان مراحل رشد اخلاقی جایگزینی ارائه داد<sup>۱</sup> که معیارهای رشد اخلاقی را جور دیگری تبیین می کرد:

<sup>۱</sup> برای دیدن مروری مفصل‌تر و دقیق‌تر، از مراحل رشد اخلاقی در نظر گیلیگان، به پیوست رجوع کنید.



## پیشا قراردادی

مرحله ۱- رفتار درست اخلاقی را در تلاش برای رفع میل یا نیاز خود دانستن (خودمحوری).

## قراردادی

مرحله ۲- فرارفتن از خودخواهی به سوی مسئولیت‌پذیری در قبال دیگران (مراقبت از دیگران را خیر اخلاقی دانستن).

## فراقراردادی

مرحله ۳- دستیابی به اصل عدم خشونت: به خود و دیگری آسیب نرساندن و پروای خود و دیگری را داشتن.

هرچند بسیاری از اخلاقیون تا همین امروز هم مراقبت/پروای مادر از فرزند خود را غریزی و به لحاظ اخلاقی بی‌ارزش دانسته‌اند، ولی نمی‌توان انکار کرد که مراقبت/پروا و تیمارداری با زنانگی، کارهای سنتاً زنانه و از همه مهمتر تجربه مادری و ارتباط مادر و فرزند پیوند بسیار عمیق و نزدیکی دارد. کتاب گیلیگان باعث شد مفهوم «مراقبت/پروا» با تأکید بر وجه غم‌خوارانه و پرورشی آن، چهره‌ی زنانه‌ای پیدا کرده و توجه فیلسوفان زن معاصر زیادی را به خود جلب کند. فلاسفه زنانه‌نگر پس از گیلیگان ایده پروراندن نظام اخلاقی بر مبنای مراقبت/پروا را دنبال کردند.

یکی از مهمترین متفکران زنی که ابعاد فلسفی اخلاق مراقبت/پروا را پرورش داد نل نادینگز (۱۹۲۹-) بود. او در کتاب تأثیرگذار مراقبت: رهیافت زنانه به فلسفه اخلاق و تربیت اخلاقی (۱۹۸۴) مفهوم مراقبت/پروا را به عنوان یک مفهوم قانونی در فلسفه اخلاق زنانه‌نگر بسط داد و در تربیت اخلاقی تعیین‌کننده دانست. نادینگز با اشاره به تعریف میرآف از مراقبت/پروا بر دو طرفه بودن ارتباط تأکید می‌کند. به نظر او: «تأکید بر [خود]تحقق بخشی دیگری مشکل‌زاست، زیرا باعث می‌شود از آنچه بر مراقبت‌کننده می‌گذرد غفلت کنیم. به علاوه مسائل دیگری هم در بحث از تعامل و ارتباط دو طرفه برمی‌خیزد که نیاز به بررسی دقیق‌تر نقش مراقبت‌شونده را نشان می‌دهد. با این حال کتاب میرآف نقطه آغاز خوبی است که به ما اهمیت سازگاری، گناه، عمل متقابل و محدودیت‌های مراقبت/پروا را نشان می‌دهد».

نادینگز مانند گیلیگان معتقد است زنان از در متفاوتی وارد ساحت اخلاق می‌شوند، ولی مانند میرآف مراقبت/پروا را در بافتی اگریستانسیالیستی می‌فهمد. از نظر نادینگز روابط مراقبتی مبنای هستی و آگاهی انسان هستند. او برای بسط فلسفی نظریه‌ی خود و رفع ایرادی که به میرآف وارد می‌دانست به اهمیت درک تمایز و تعامل میان مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده و نقش هر یک از آنان در ارتباط مراقبتی می‌پردازد. مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده هر دو در روابط اخلاقی مبتنی بر مراقبت/پروا تکالیفی برعهده دارند. نادینگز بی‌توجهی و بی‌توقعی میرآف از مراقبت‌شونده را ضعف اندیشه او درباره مراقبت/پروا می‌داند و معتقد است مراقبت/پروا عملی از روی اشتیاق (engrossment) است که به موجب آن مراقبت

کننده تنها دهنده نیست، بلکه دریافت کننده هم هست. او در برابر وسوسه تحمیل انگیزه‌ها و خواسته‌های خود به مراقبت شونده و تمایل برای فکر و عمل از جانب او مقاومت می‌کند.

نادینگر همچنین میان مراقبت طبیعی (natural care) و مراقبت اخلاقی (ethical care) هم مرز روشنی قائل است. مراقبت طبیعی حسی از شفقت است که از کودکی در ما وجود دارد و گرچه پایه و مبنای مراقبت اخلاقی است، اما هنوز به آن درجه از رشد و تکامل نرسیده که بتوان از آن در فلسفه اخلاق استفاده کرد. با این که اغلب موقعیت‌های مراقبت طبیعی هستند نادینگر تأکید می‌کند این موقعیت‌های طبیعی مراقبت لزوماً اخلاق نیستند، بلکه در مقابل، ادعای او این است که تمایل به اخلاقیات از روابطی مراقبتی برمی‌خیزد که الزاماً دو طرف مراقبت‌کننده و مراقبت‌شونده در آن درگیر باشند. به همین دلیل هم معتقد است ما نمی‌توانیم از «بشریت» مراقبت کنیم یا دلسوزیمان برای کودکان گرسنه سومالی را که هیچ دسترسی به آنان نداریم مراقبت بدانیم و باز از همین روست که نادینگر مخالف تجویز اصول کلی اخلاقی برای عمل با قضاوت است و می‌گوید مراقبت همواره باید با توجه به بافتار (context) و زمینه‌ی رابطه‌ی اخلاق رخ دهد. در واقع جنس ارتباط مراقبتی باعث می‌شود ما نتوانیم احکام کلی اخلاقی صادر کنیم که در هر شرایطی معتبر باشند. آثار بعدی نادینگر اغلب درباره چگونگی توسعه اندیشه‌های مبتنی بر اخلاق مراقبت در حوزه آموزش و پرورش و تربیت نسلی مراقبت/پروا مدار است.

ویرجینیا هلد، در کنار نادینگر، از فلاسفه پرکار در حوزه اخلاق مراقبت زنانه‌نگر است که تحقیقاتش بیشتر متوجه خلق جامعه و جهانی مبتنی بر روابط مراقبتی است. به نظر هلد «مراقبت» از «عدالت» اساسی‌تر و بنیادی‌تر است، زیرا مراقبت بدون عدالت می‌تواند وجود داشته باشد. به لحاظ تاریخی عدالت اندکی در خانواده وجود داشته است، اما مراقبت و حیات/بقا دست در دست هم و بدون عدالت همچنان ادامه یافته‌اند. پس عدالت بدون مراقبت ممکن نیست، زیرا بدون مراقبت هیچ کودکی زنده نخواهد ماند و کسی وجود نخواهد داشت که احترام به او و جوب عدالت را لازم کند.

تمرکز اخلاق مبتنی بر عدالت بر مسأله‌ی انصاف، برابری، حقوق فردی، اصول انتزاعی و کاربرد سازگار آنهاست، در حالی که اخلاق مراقبت بر توجه، اعتماد، پاسخگویی نسبت به نیاز، جزئیات روایت و ترویج روابط مراقبتی بنا شده است. به عقیده‌ی هلد مراقبت گونه‌ای از کار و شغل است، اما در عین حال ایده‌آلی است که عمل و قضاوت هنجاری ما را هدایت می‌کند. او مراقبت را به عنوان مجموعه به هم پیوسته‌ای از اعمال و ارزش‌ها می‌داند. ارزش‌هایی مانند حساسیت، اعتماد، توجه دوجانبه و مانند آن.

از دیگر تعاریف مهم معاصر از مفهوم زنانه‌نگر مراقبت می‌توان به تعریف ترونو و برنیس فیشر اشاره کرد. آن‌ها مراقبت را بیش از آن که مفهومی انتزاعی در برابر عدالت بدانند نوعی کار می‌دانند: «گونه‌ای از عمل که در بردارنده‌ی همه کار

هایی است که ما برای بقا، محافظت و مرمت جهانمان انجام می‌دهیم و این گونه می‌توانیم به بهترین وجه ممکن در آن زندگی کنیم. این جهان شامل بدن‌های ما، خودمان و محیط زیستمان می‌شود». در عین حال ترونو چهار عنصر فرعی معرفی می‌کند که می‌تواند به عنوان مراحل مراقبت/پروا، اهداف آن یا خصائل فضیلت‌مندانه آن هم در نظر گرفته شود: دلسوزی (تمایل به آگاه شدن از نیاز مراقبت شونده)؛ مسئولیت‌پذیری (اراده برای پاسخ گفتن و مراقبت کردن/پرواداری از نیاز مراقبت شونده)؛ کفایت (مهارت برای فراهم کردن مراقبتی خوب و موفق)؛ و حساسیت متقابل (در نظر گرفتن وضعیت دیگری به همان شکلی که او خود را می‌بیند و آگاه بودن به محیط مستعدی که مراقبت/پروا برای سوءاستفاده فراهم می‌کند و حذر کردن از آن).

موریس همینگتون (۱۹۶۰-) متفکر دیگری است که به طور جدی در مباحث مربوط به تعریف مراقبت وارد شده است. او در پیشگفتار بحث برای به دست دادن تعریفی از مراقبت/پروا اشاره می‌کند که «تاریخ مراقبت نشان می‌دهد که مراقبت پیش شرط کل حیات اخلاقی است». به باور او: «مراقبت رویکردی به اخلاقیات فردی و اجتماعی است که دغدغه‌های فلسفه اخلاق را به سمت بافتار (context)، روابط و آگاهی عاطفی می‌گرداند، که تنها زمانی به طور کامل شناخته می‌شوند که ویژگی‌های تن‌یافتگی آن بازشناخته شود. مراقبت متعهد است به شکوفایی و رشد فردی آدمیان، و با این حال پیوندها و روابط متقابل ما را به رسمیت می‌شناسد.»

دانیل انگستر هم با ورود به بحث درباره تعریف مراقبت، نگاه متفاوتی به معنای مراقبت و ارتباط آن با عدالت دارد. او معتقد است نظریه مراقبت باید شالوده هرگونه نظریه‌پردازی درباره عدالت باشد. نگاه او ناظر به «نیازهای بنیادین» است و مراقبت را در برگیرنده «هر آنچه ما انجام می‌دهیم تا افراد نیازهای ضروری و حیاتی خود را برآورده کنند» می‌داند، همچنین مراقبت از نظر او کارهایی است که انجام می‌دهیم تا دیگری بتواند توانایی‌های ابتدایی خود را حفظ کند و از رنج و درد ناخواسته و غیر ضروری احتراز کرده یا آن را کاهش دهد؛ بتواند زنده بماند، پیشرفت کند و عضوی کارا برای جامعه باشد. تعریف انگستر کار مزدی یا مراقبت از خویشان را استثناء نمی‌کند و اصراری هم بر حضور احساسات و عواطف در این ارتباط ندارد.

سارا رادیک (۱۹۳۵-۲۰۱۱)، نویسنده کتاب مادرانه اندیشیدن و از متفکران مطرح اخلاق مراقبت زنانه‌نگر معتقد است از تکرار موجود در تعاریف (که به چند نمونه از مشهورترین آن‌ها اشاره شد) می‌توان به سه تعریف متفاوت اما همپوشان از مراقبت (در معنای مورد نظر اخلاق پژوهان متأثر از زنانه‌نگری) دست یافت. نخست، مراقبتی که در برابر عدالت تعریف می‌شود. دوم مراقبت به عنوان یک شغل و کار. و سوم مراقبت در مقام یک نوع خاص از ارتباط.

گرچه بحث‌های فراوانی درباره هر یک از این نگرش‌ها در جریان است، ولی همه مشارکت‌کنندگان در توسعه ادبیات فلسفه‌ی اخلاق مراقبت، توافق دارند که «مراقبت یک فضیلت اخلاقی است». گاه در مقابل عدالت قرار می‌گیرد و مدعی ارائه رویکردی موفق‌تر به بحران اخلاق در جوامع بشری است، گاه مبنایی‌تر و مهم‌تر از آن دانسته می‌شود، چرا که ریشه در تجربه زیسته تک تک انسان‌ها دارد و گاه مکمل رویکرد عدالت محور است، شاید در برخی ساحت‌ها یک نگاه اولی

و کارا باشد و در برخی حوزه‌ها آن دیگری. برخی از اخلاق‌گرایان ترجیح می‌دهند وجه عملی مراقبت برجسته‌تر از فضیلت یا انگیزه دانستن آن باشد و اینگونه مانع از رومانیتیک‌سازی مراقبت و قرار دادن آن در مقام احساس یا خصلت روحی اشخاص شوند. برخی دیگر می‌کشند وسعت اعمال مراقبتی را همه شمول و درهم تنیده با همه جنبه‌های زندگی ترسیم کنند.

موریس همینگتون می‌گوید: «مراقبت رویکردی به اخلاقیات فردی و اجتماعی است که دغدغه‌های فلسفه اخلاق را به سمت بافتار (context)، روابط و آگاهی عاطفی می‌گرداند، که تنها زمانی به طور کامل شناخته می‌شوند که ویژگی‌های تن‌یافتگی آن بازشناخته شود. مراقبت متعهد است به شکوفایی و رشد فردی آدمیان، و با این حال پیوندها و روابط متقابل ما را به رسمیت می‌شناسد.»

در کنار همه این بحث‌ها گروه دیگری از اندیشمندان هم هستند که مراقبت را فضیلتی در کنار سایر فضایل و «اخلاق مراقبت» را زیر مجموعه نظریه‌ی «اخلاق فضیلت» (Virtue Ethics) می‌دانند و مراقبت را هم ردیف یا حتی بالاتر از سایر فضایل می‌نشانند. از جمله بهترین حامیان انضمام اخلاق مراقبت به اخلاق فضیلت مایکل اسلوت است که مراقبت/پروا را نوعی مهارت ارتباطی با محرک فضیلت‌مندانه یا نگرش انگیزشی به همدلی می‌داند. اسلوت درصدد جنسیت‌زدایی از مفهوم مراقبت است و تلاش می‌کند مراقبت را در امتداد اندیشه‌های مطرح شده نزد ارسطو، اخلاقیات مسیحی و عاطفه‌گرایی هیوم و آدام اسمیت معرفی کرده و ذیل اخلاق فضیلت در شمار آورد.

عجیب نیست که برجسته کردن عنصر جنسیت در این نظریه اخلاقی خاستگاه مباحث متنوعی حول جنسیت‌مند دانستن مراقبت/پروا یا دریافت فراجنسیتی از آن شده باشد. همچنین قرار گرفتن آن ذیل اخلاق فضیلت یا در امتداد اخلاق عشق مسیحی یا عاطفه‌گرایی هیوم و اسمیت نیز مناقشات فراوانی ایجاد کرده است که زمینه بحث‌های پرباری را در حوزه اخلاق مراقبت فراهم آورده است.

## پیوست<sup>۱</sup>

### نگاه زنانه گیلیگان به رشد اخلاقی

در سال ۱۹۷۷، کارول گیلیگان نویسنده و پژوهشگر همکار کلبِ برگ، در انتقاد از کلبِ برگ به دلیل جبهه‌گیری او بر علیه زنان و دختران مقاله‌ای منتشر کرد. سپس این مقاله را در کتابی به نام با صدایی متفاوت<sup>۲</sup> (۱۹۸۲) گسترش داد که موجب بحث و گفتگوی بسیاری در این زمینه شد و در برانگیختن افکار جدید بسیار مؤثر بود.

گیلیگان متذکر شد که کلبِ برگ مراحل خویش را انحصاراً از طریق مصاحبه با پسران تدوین کرده و براین باور بود که این امر آشکارا، بیانگر توجیهی مردانه از قضیه است. برای مردان، افکار اخلاقی پیشرفته در حول قواعد، حقوق و اصول مجرد دور می‌زند. نقطه ایده‌ال، همان عدالت رسمی است که در آن فرد سعی می‌کند تا در ارزشیابی ادعاهای همه طرف‌های درگیر، بی‌طرف باقی بماند. فرد خود را جدا از موقعیت نگاه می‌دارد و سعی می‌کند تا به راه‌حل اخلاقی‌ای برسد که از برخی جنبه‌های نظری، منصفانه باشد. گیلیگان می‌گوید که این دیدگاه اخلاقی، نظر زنان را در مورد موضوعات اخلاقی، نادیده می‌انگارد.

گیلیگان چنین می‌گوید که برای زنان، اخلاق بر محور حقوق و قواعد متمرکز نیست، بلکه بر روابط بین فردی و نظام اخلاقی مبتنی بر همدردی و شفقت و ترحم استوار است. از دیدگاه زنان، عدالت رسمی (غیر شخصی) ایده‌آل به شمار نمی‌رود، بلکه روش‌های پیوندجویانه و ارتباطی زندگی است که ایده‌آل محسوب می‌شود. به علاوه، اخلاقیات در زنان، به جای وابستگی به راه‌حل‌های مجرد برای مشکلات نظری، بیشتر به واقعیت و روابط فی‌مابین وابسته است.

گیلیگان در برخی از کارهایش، نحوه شکل‌گیری دیدگاه اخلاقی زنان را مطرح کرده است. از آنجا که او بر این باور بود که درک زنان از مراقبت و پیوندجویی در موقعیت‌های واقعی زندگی شکل می‌گیرد (نه موقعیت‌های فرضی) به همین دلیل او با زنانی که با بحران شخصی - تصمیم‌گیری برای سقط جنین مواجه شده بودند - مصاحبه کرد. گیلیگان از طریق این مصاحبه‌ها توصیف کرد که زنان چگونه از روش‌های فکری مرحله‌ی پیش‌قراردادی به مرحله‌ی قراردادی و فراقراردادی پیشرفت می‌کنند. زنان، در سطح پیش‌قراردادی، موضوعات را به لحاظ آنچه که برایشان معنا دارد و از دید علائق فردی‌شان، می‌نگرند. در سطح قراردادی، تبدیل به مادری دلسوز می‌شوند، دقیقاً مشابه تلقی دیگران و جامعه (بزرگتر) از آنان. بالاخره در سطح فراقراردادی، بصیرت خویش را بر مبنای دانشی که از روابط انسانی کسب کرده‌اند، شکل

<sup>۱</sup> «نظریه‌های رشد»، ویلیام کرین، ترجمه غلامرضا خوی‌نژاد و علیرضا رجایی، انتشارات رشد، ۱۳۹۳، صص ۲۲۰-۲۲۳

<sup>۲</sup> In a Different Voice

می دهند.

گیلیگان می گوید که ما در سراسر بحث‌های زنان نگرانی و دل‌مشغولی آنان را در مورد آنچه که خودپسندی و آنچه که «مسئولیت» است، می‌شنویم. در سطح اول، تاکید بر خود است که در سطح قراردادی، به سوی مسئولیتی که جامعه نسبت به دیگران تعیین می‌کند، تغییر می‌یابد. سرانجام زنان در سطح فراقراردادی بصیرت خود را به مسیرهایی سوق می‌دهند که در آنها خود و دیگران همبسته و متکی به یکدیگر می‌شوند. همان طور که زنی به نام کلیر در مصاحبه‌ها گفته است،

وقتی که تنها خودت را می‌بینی، هیچ احساسی نسبت به چیزی وجود ندارد. نظیر صدای کف زدن با یک دست است، «صدا»ی یک زن با یک مرد چیزی کم دارد... باید فرد دیگری را دوست بداری، چون در همان حال که ممکن است آن‌ها را دوست نداشته باشی، از آن‌ها جداشدنی هم نیستی. مثل این است که دست راست خود را دوست داشته باشی [اما به هر حال] دست‌ها بخشی از وجود توست.

اگرچه تفاوت‌های جنسی در زمینه مراحل کلبرگ، اندک به نظر می‌رسد، ولی پژوهش‌ها دیدگاه گیلیگان را در این مورد که دو نوع جهت‌گیری اخلاقی وجود دارد - یکی جهت‌گیری با هدف عدالت و دیگری، با هدف توجه و مراقبت - تأیید می‌کنند. هنگامی که لیون (۱۹۸۳) از مردان و زنان پرسید «از نظر شما اصول اخلاقی چیست؟» تفاوت‌های زیر به صورت نوعی مشاهده شد:

مرد: «اصول اخلاقی به طور کلی عبارت از داشتن دلیلی برای فهمیدن این موضوع است که حق چیست؟ و باید چه کار کرد؟»

زن: «به نظر من اصول اخلاقی نوعی هشیاری و حساس بودن به این است که... فرد می‌تواند زندگی فرد دیگری را تحت تأثیر قرار دهد.»

مردان بیشتر بر استدلال و انصاف در مقام نظر تأکید داشتند، در حالی که زنان خودشان را در ارتباط با دیگران می‌دیدند. پاره‌ای از مطالعات نشان داده است که در میان دختران و زنان به ویژه هنگامی که پاسخ‌دهندگان در کمال آزادی، معضلات زندگی را که برای آن‌ها اهمیت داشت توصیف می‌کردند، جهت‌گیری مراقبتی و توجه به دیگران رایج بود.

سرجمع، همانطور که ورنر می‌گوید، به نظر می‌رسد که دو «خط» رشد وجود دارد. در یک خط بر منطق عدالت و سازمان اجتماعی، و در دیگری بر روابط شخصی و مراقبت و توجه تأکید می‌شود. هم زنان و هم مردان، هر دو خط را

نشان می‌دهند، اگرچه ممکن است در یک جنس، یکی از این دو خط غالب باشد. همچنین در تحقیقات گیلیگان و دیگر محققان شواهدی وجود دارد که به همان نسبت که افراد به دوره بزرگسالی وارد می‌شوند و رسیدن به بالاترین مرحله‌ی تفکر اخلاقی را آغاز می‌کنند، در درون هر جنس، این دو خط وحدت بیشتری می‌یابد.